باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۸۳۰۸

رده‌بندی دیویی: ۶۱۰ ک۷۴۳۷غ ۱۳۲۱

سرشناسه: کنتوری، غلامحسنین، قرن ۱۳ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: غایة الشفا

کاتب: / تاریخ کتابت:

محل نشر: لکهنو ناشر: مطبع منشی نول کشور تاریخ نشر: ۱۳۲۱ق.

صفحه شمار: ۹۲ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۴×۲۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: اهدایی مقام معظم رهبری تاریخ ثبت:

یادداشتها: در اقسام تب‌ها و درمان آنها.

موضوع(ها): ۱. پزشکی سنتی. ۲. تب ـ درمان.

شناسه(های) افزوده: الف. خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ـ ، اهداکننده. ب. عنوان.

فهرستگار: ط تاریخ فهرستنگاری: اردیبهشت ۸۹

معدن صنایع و مکامن فضل و حقایق رموز زمان نسخه

در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ بطبع مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد رب العالمین و ثنای سید المرسلین علیه الصلوات والسلام و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار بدانکه این رساله ایست در باب آنکه تپ چیست و چگونه گیرد و معالجهٔ همه انواع آن تپ حرارت غریب است که اندرون بر افروزد و بمیانگی خون و روح اندر رگها بگذرد و بهمه تن پراگنده شود و گرم گرداند و از افروزیدگی آن مضرت در همه افعال طبیعی پدید آید این جمله یاد کرده آمد حد تپ است و لفظ حرارت جنس است و دیگر لفظها فصلهای ذاتی است که حد بدان تمام میشود و افعال طبیعی که مضرت تپ دران پدید آید چون شهوت طعام و شراب گواریدن و قوت برخاستن و نشستن و خوردن و هضم کردن و مجامعت و انچه بدین متعلق است

اندر آنکه تپها چند جنس است

باید دانست که تن مردم چیزیست مرکب و مایهٔ ترکیب آن سه جنس است نخستین اندامهای اصلی که بنیاد تن است چون استخوان و پیه و رگها دوم مغز استخوانها و خون و دیگر رطوبتها که اندر رگها و تجویفهای تن است چون بلغم و صفرا و سودا که آنرا اخلاط گویند جنس سوم روح طبیعی و حیوانی

ونفسانی است بسبیل بخارها که اندر همه تن پراگنده است و پیشینان این ترکیب را بگرمابه
مانند کرده اند چنانچه استخوانها و پیها و رگها که اندر اندامهای اصلی بود آن بجای سنگ است
یا آجر که خشت باشد و بنیاد گرمابه بدان شهر و خون و مغز را که اندر رگهاست و استخوان و اخلاط
دیگر نیز که در رگها و تجاویف اندست بجای آب نهاده اند که بگرمابه باشد و هرگاهی که حرارت
اندر اندامهای اصلی آویزد این جنس را دق گویند و هرگاه که حرارت نخست اندر
اخلاط بود و پس باندامهای اصلی بازرسد همچنان باشد که اندر آجرها و گرمابه آب گرم کنند و خشت
و سنگ و دیوارهای گرمابه گرم شود و این جنس را تپ خلطی گویند و هرگاهی که حرارت اندر
روح و بخارها آویزد و خلطها و اندامها از آن گرم شود و همچنان باشد که دیوارهای گرمابه و خشت
گرم کنند و آب گرمابه از آن گرم شود و این جنس را تپ یکروزه میگویند و بتازی
حمی یوم خوانند و یکروزه از بهر آن گویند که حرارت این تپ نخست اندر روح آویزد
و روح سخت لطیف است اندر وی بسیار درنگ نکند و زود تحلیل پذیرد الا بسببی دیگر
بازگردد و یک شبانروز بیش نماند بدین سبب جنس سه است که یاد کرده آمد دق و خلطی
حمی یوم و از وجهی دیگر گفته اند که تپ دو جنس است یکی بسیط و این تپ را گویند
که ماده آن یک خلط بود دوم مرکب تپی را گویند که ماده آن دو خلط باشد یا بیشتر و انواع
سیزده است نخستین تپی است که بذات خویش بیماری بود دوم تپی است
که اعراض دردی یا آماسی یا غیر آن باشد سوم که خلط را سخت گرم کند او را
حاده گویند چهارم تپی است که آهسته گران تر شود و آن را مزمنه گویند پنجم
تپی است که بروز گیرد ششم تپی است که بشب گیرد هفتم تپی است که بسهل گذرد
هشتم تپی است که صعب گیرد و با اعراض منکر بود نهم تپی است که لازم باشد و نگسارد
و آن را بتازی مطبقه گویند دهم تپی است که لازم باشد و بگسارد و آن را بتازی مفتره
خوانند یازدهم تپی سرد است دوازدهم تپی بالرزه است که آن را

نافض گویند و ربعه نیز خوانند سیزدهم تپی است که باندک مایه فراشا باشد و فراشا را
انتابادی قشعریره گویند این انواع که یاد کرده اند انواع کلیست و در زیر هر نوعی انواع بسیارست
اما تپهای خلطی از عفونت اخلاط است یعنی گنده شدن اخلاط و چهار نوع تولد کنند
زیرا که اخلاط چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا و عفونت از دو حال بیرون نباشد خلط
در اندرون رگها عفن گردد یا بیرون بدین سبب اقسام این تپ هشت باشد چهار آنکه
اخلاط اندرون رگها عفن گردد و چهار آنکه بیرون رگها عفونت پذیرد و باز این همه را
بیک دیگر ترکیب افتد و اقسام آن بسیار گردد آنچنان باشد که یک تپ با تپی دیگر
یار شود یا با بیشتر مرکب گردد و نیز هر یک را از این تپها درجه باشد چنانکه بعضی سخت سوزان
باشد و بعضی سخت آهسته و گاهی بعضه میانه تپی سوزان با تپی میانه مرکب شود و
گاهی آهسته با آهسته و گاهی میانه با آهسته و گاهی آهسته با تپی سوزان و گاهی
مطبقه با مطبقه و گاهی مطبقه با مفتره و گاهی مفتره با مفتره و وقت گساریدن این نوبت
آن باشد و وقت گساریدن آن نوبت این باشد و بیمار پیوسته اندر تپ باشد و چنان
نماید که این تپ نوبت آن لازم است و هرگاهیکه مطبقه با مطبقه مرکب شود اعراض
هر دو پیوسته برجای باشد و فرق میان بعض بعض سهلی اعراض پدید آید و هرگاهیکه
مفتره با مطبقه مرکب شود اعراض مطبقه لازم باشد و چون نوبت مفتره آید اعراض
مفتره بر آن زیادت کند و هرگاهیکه بگسارد اعراض آن زائل شود و اعراض
مطبقه برجای باشد و تپها که از عفونت اخلاط تولد کنند که بیرون رگها عفن شود آن را
کرائره گویند یعنی گردنده که نگاه میدارد و دیگر روز تمام می آید و تابیه هم گویند یعنی تپها که
بنوبت آید و مفتری نیز خوانند یعنی بازمیگسارد و باز می آید چنانچه اگر خلطی بلغمی باشد هر روز
تپ آید و اگر صفراوی باشد یک روز آید دیگر روز نه این را غب نامند و اگر سودا باشد
دو روز تپ نیاید و دیگر روز آید این را تپ ربع گویند اگر صفرا و بلغم غلیظ مرکب شود

یکروز گرم تر آید و یکروز سهل تر و این را شطر الغب گویند و آنچه از خلطے تولد کند که اندرون عروق عفن گردد آنرا مطبقه گویند و لازمه نیز گویند و این تپے باشد که نگذارد و اگر این خلطیکه عفن گردد خون باشد هم از دو حال بیرون نباشد یا درون عروق عفن گردد یا بیرون و حال خون که اندر عروق باشد دو گونه است یکی آنکه اندکے از خون عفن گردد یا گرم شود و بجوشد بے آنکه عفن گردد و تپے را که ازین خون تولد کند سونوخس گویند و این سه گونه بود یکے آنکه اندکی از خون عفن شود و بیشتر درست باشد دوم آنکه نیمه درست باشد و نیمه عفن گردد سوم آنکه بیشتر عفن گردد و کمتر درست باشد و تپے که ازین سه گونه خون تولد کند محرقه گویند و هرگاهیکه خون یکبارگی عفن گردد مردم زنده نماند و هر تپے که از گرم شدن خون تولد کند یا از عفونت خون [illegible] باشد آنرا نوبت نباشد چه آنچه اندر عروق گرم شود یا عفن گردد و آنچه بیرون از عروق عفن گردد سبب آن آماس خون بود اندر اندامے اندر اندامهای درون شکم چون معده و جگر و سپرز و زهره و روده‌ها و شش و حجاب و عضلها و این نوع تپ از جمله تپها باشد که بذات خویش بیمارے نباشد ولیکن عرض بیمارے دیگر باشد و بر تبع آن پدید آید نه تپے که علاج هر تپے ضد مزاج آن تپ باشد و علاج این تپ علاج آماس العضو باشد که آماس اندر رویست ـ

اندر آنکه تپ چگونه گیرد و چگونه گذارد و هرگاهیکه ماده فزون از اعتدال اندر تن گرد آید و حرارت غریزے عاجز آید از آنکه او را بگوارد و اصلاح آرد و بسبب فزونی بخار ماده روح اندر شریانها غلیظ گردد و بدشواری گذار توان کردن و بدشواری دم توان زدن حرارت آن بدل باز دهد و از دل بشریانها باز آید و بهمه تن پراگنده شود و تپ پدید آید از بهر آنکه سوء المزاج گرم که اندر عضوے پدید آید شریانها آن عضوے را که بدو نزدیک است و روح را که متصل آنست گرم کند و دل نیز بدان سبب گرم شود

از بهر آنکه شریانها از دل رسته اند و بدان پیوسته و شریانها بحرکت انقباض دل یعنے بهنگام فراز آمدن فراز هم آیند تا بسته شوند تا خون یا روح که اندر شریانهاست بسبب فرود آمدن شریانها بدل باز نگردد ولیکن اگر شریانها فراز هم آیند و راه باز گردیدن خون و روح بدل بسته شود پیش از آنکه این راه بسته شود مقدار اندک از انچه اندر شریانها است سوء المزاج پذیرفته بدل باز گردد بدین سبب روح که در دل و حرارت غریب باشد آن سوء المزاج قبول کند و بواسطه شریانها اندر همه تن پراگنده شود علی الجمله هرچه میبابد که از بخار تحلیل پذیرد چون بقعر تن باز گردد و خون را گرم کند و حرارت را بهواے دل که روح است رساند و گرم کند و از دل بشریانها پراگنده شود و بهمه تن رسد و تپ پدید آید و اگر تن از اخلاط فاسد پاک باشد تپ یکروزه آید و اگر اندر تن خلطے بد باشد حرارت اندران خلط آویزد و تپی که بران باز خوانند تولد کند بدین سبب دل همچنانکه مبدا حرارت غریزی است مبدا حرارت غریب گردد از بهر این گفته اند که تپ حرارت غریب است که در دل برافروزد و از دل بمیانجی روح و خون که اندر شریانهاست بهمه تن پراگنده شود و تپ پدید آید چون معلوم شد که تپ چیست و چگونه پدید آید باید دانست هر گاهی که انچه بقعر تن باز گشته شود و دل هوای دل را که روح است و خون را گرم کند و بهمه تن گستریده شد و تپ ظاهر کرده بگواه و بخاری لطیف و صافی گردد و برافروزد و میل بظاهر تن کند و تحلیل پذیرد و تپ گساریده شود تپ این است که یاد کرده آمد و گساریدن آن تپ اندر آنکه تپ بکدام مزاجها بیشتر اثر کند بدانکه اکثر مزاجهاے گرم و تر تپ تولد کنند که اندر مزاجهاے دیگر خاصه اگر تری فزون از گرمی بود و از این هر دو مزاج گذشته اندر مزاج گرمے غلبه دارد و اگر تری و خشکی برابر باشد تپ یکروزه تپهاے یکروزه که از بخار روح تولد کند بسیار آید و اگر از ان بگذرد عفونے شود و از این نیز گذشته اندر مزاجیکه گرمے و سردی برابر بود و تری غلبه دارد تپهاے عفونی بیشتر آید و اندر

فراج سرد و خشک تپ کمتر تولد کند خاصه حمی یوم ـ

باب اندر حمی یوم گوید هرگاهیکه حرارت اندر روح و بخارها آویزد و در خلطها برسد اندامهای ازان گرم شود و تپ یکروزه ازان تولد کند همچنانکه اندر بیشتر وقتها بست و چهار ساعت بود و ممکن بود که چندین عرصه نماند و زود تر گذرد و باشد که ازین دراز تر گردد و هفتاد و دو ساعت که سه شبانه روز باشد بماند جالینوس میگوید ممکن است که پنج شبانه روز ماند یا شش شبانه روز و این تپ خونی باشد که از گرم شدن خون حادث شود یا عفن باشد که بسبب بسته شدن مسام یا دهن رگها و گذرهای بشره یا نها باشد و اغلب آنست که هرگاهیکه تپ پدید آید یک روزه و در سه شبانه روز نگذرد و از یک روزه بگردیده باشد و جنسی دیگر شده بگردیدن این تپ چنان باشد که حرارت از روح باخلاط تن یا اندامهای اصلی اندر آویزد و تپ یکروزه را شناختن دشوار است و علاج آسان و ابتدا در دق همچنین است ـ

اندر اسباب حمی یوم و علامات حمی یوم یکی آنست که اسباب او واصله است نه سابقه دوم آنکه اندر بیشتر تپها نافض نباشد یعنی لرزه و اطراف سرد شود و ممکن است که اندر بعض اندک مایه فراشا کند از بهر آنکه بخار حسد بد و گرم حاصل شود که پوست را بگزد تا فراشا پدید آید و نافض با وی باشد بسبب کثرت بخار سوم آنکه اندر مقدمه کسلی و تکسری و غنودگی کمتر بود چهارم آنکه حرارت او سوزان و تیز نباشد لیکن حرارت مردم شراب خوار و حرارت ریاضت معتدله بود پنجم آنکه روز نخست اندر بول اثر نضج بود که عبارت از قوام معتدل است و رنگ هم خوب باشد و نبض نیز بر جای بود هرگاهیکه طبیب روز نخست این هر دو نشان یافت حکم کند که تپ یکروزه است یا آنکه مرد نیکو نباشد حکم نشاید کرد که تپ یکروزه نیست از بهر آنکه ممکن گردد که تپ یکروزه بود بسبب تغیر بول و نبض حالی دیگر شود و بیش از تپ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر و گفته تب [illegible] است [illegible]

بنا بر معلوم شد که تب یک [illegible] است [illegible]

زیرا به اخلاط ساکن [illegible]

که اگر [illegible] بدین [illegible]

کدام است [illegible]

اندر اسباب [illegible]

شدن [illegible]

تدبیر و علاج [illegible]

و از غذا باز دارد و [illegible]

گردد و سبب [illegible] غذا [illegible]

مزاج صفراوی بود [illegible] خون [illegible]

گرم شود و تب [illegible]

و اگر حال [illegible] کند [illegible]

حرارت [illegible]

[illegible] شود

[illegible]

حرارت غریب از دست [illegible] اندر [illegible] ضعیف [illegible]
اندک [illegible] باید [illegible]
گرمابه بسیار نباید داشت [illegible] اندر تب [illegible]

اندر آنکه حمّی یوم چند نوع است و [illegible] منسوب است
باحوال نفس و دوم منسوب است باحوال تن [illegible]
و در زیر هر نوعی انواع بسیار است اما آنچه باحوال نفس منسوب [illegible] است که
از غم و هم و اندیشه و خشم و ترس تولد کند و آنچه باحوال تن منسوب است [illegible] است که از
رنج و ریاضت تولد کند و از استفراغ [illegible]
نایافتن و از تخمه [illegible] و آنچه [illegible] منسوب است [illegible] است
که از آفتاب و از سرما [illegible] بشره و از [illegible] آب [illegible] معدن [illegible] معدن
زاک و شب [illegible]

اندر آنکه حمّی یوم از غم [illegible] باید دانست که غم و هم [illegible]
بخلاف یکدیگر از وجه [illegible] است که غم حالیست نفس را
که هرگاه مردم چیزی در یابد [illegible] از دست بشود یا آرزوی باز ماند [illegible]
یا کاری بیند از کسی که او را ناخوش آید و آن کس را از آن کار منع [illegible]
و قوت حرارت غریزی بدان سبب باندرون تن باز گردد روح را گرم کند [illegible]
[illegible] تولد کند و هم حالیست نفس را هرگاه مردم خواهد که کاری تمام گردد [illegible]
خویش چنانچه از خوانی و جوبانی [illegible] حرارت غریزی [illegible]
و دل او برهم شود بدان سبب روح گرم شود و حمّی یوم تولد کند از بهر آنکه حرکت روح
اندر غم بسوی اندرونست و اندر وهم بسوی بیرون [illegible] مخالف یکدیگر [illegible] سبب [illegible]
آنکه خداوند غم یا از دست رفته باشد و یافت آن متعذر بود یا عجز [illegible]

[illegible]

بجز حرکت چشم ... [illegible]

میل بسوی ... [illegible] ... باید دانست که این ورم که از غم

تولد کند اندر روح حیوانی باشد و معدن روح حیوانی دل است و آنچه از بیم و اندیشه

تولد کند اندر روح نفسانی باشد و معدن روح نفسانی دماغ است بدین سبب

اندر علاج این ورم که از غم تولد کند رعایت و عنایت بدل بیشتر باید کرد و اندر علاج

این ورم که از بیم و فکر تولد کند رعایت و عنایت بدماغ بیشتر باید نمود ... [illegible]

[illegible] ... کتبها و خواندن و شنیدن

[illegible] ... افسانه ... مردم ... اندیشه باز دارد مشغول باید کرد

چنانچه ... [illegible] ... الحکایات ... [illegible] ... مشغول دارد

و [illegible] طرب [illegible] بان می یوم [illegible]
خنده [illegible] و [illegible] بدان مشغول [illegible]
بود که شادی [illegible]
[illegible]
اندک و نرم [illegible] تحلیل [illegible]
و غذاهای لطیف [illegible] گوشت [illegible]
خانگی فربه و تخم مرغ نیم برشت [illegible]
و اندک اندک باید داد تا بمعده گران نشود [illegible]
یا روغن [illegible]
و غذاهای لطیف [illegible] باید داد [illegible]
بزرگ است۔

اندر حمی یوم که از [illegible]
مر روح را همچون حرکت [illegible] چنانست که [illegible]
جامها را [illegible] روح [illegible]
همی دارد بدین حرکتهای بخارها فزونی تحلیل [illegible]
مردم بسیار خسپنده و ریاضت که عادت کرده باشد [illegible]
دور کننده اندر روح [illegible] تحلیل [illegible]
علامت این تپ سبب آن باشد [illegible] معلوم شود [illegible]
و ریاضت معتاده از دست داده است باید [illegible]
ریاضت حدوث کرده [illegible] دیگر آنست که [illegible]
آن گرمابه کردن و عرق آوردن [illegible] ریاضت [illegible]

[illegible] باشد
وجلاب [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] وغیره

[illegible] استفراغ تولد کند بسیار [illegible]
[illegible] تولد کند [illegible] اخلاط [illegible] حرکت [illegible]
حرکت [illegible] تولد کند [illegible] حرکت [illegible]
خون را گرم کند [illegible] گردد و از پس [illegible]
خون تری فصد [illegible] از تن دور شود و آن خون [illegible]
صالح از تن کم [illegible] خون [illegible]
از وی [illegible] تولد کند [illegible]
باز باید گرفت [illegible] افراط [illegible] شود و
غذا [illegible]
فم معده [illegible] باشد برای آنکه [illegible] باشد [illegible]
واگر این ضماد بشره باشد و بر روغن سنبل یا روغن مصطکی ترکرده بسیار نافع بود اگر
تب سخت گرم باشد و تشنگی می آرد بر دل و جگر ضمادهای خنک باید نهاد و دیگر روز
گرمابه و آب زن بکار دارند و غذا تر و سرد و خشک و خنک دهند و علاج آنچه از پس
فصد تولد کند همین باید کرد ولیکن چیزهای قابض [illegible] واجب نباشد اثر
باز داشتن افراط داروی مسهل [illegible] افراط کند [illegible]
از بن بغل یا از بن ران [illegible] یا نوار می باید پیچید و بست [illegible] از بن بغل
و از بن ران باید کرد تا دست و پای [illegible] تریاق بزرگ [illegible]
و ممکن باشد گرمابه رود تا عرق کند یا آب گرم [illegible] او باید نهاد [illegible]

[illegible] کرم [illegible] قابض [illegible] و [illegible] آن [illegible] شد [illegible]
چو برهنه باشد چو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
غب از اطلاق اسهال [illegible] [illegible] [illegible]
پدید آید [illegible] قطره [illegible] روغن گل و آب [illegible] [illegible]
آرد و [illegible] [illegible] سبب [illegible] حرارت پدید آید [illegible] [illegible]
آبی با روغن گل یا روغن بادام یا روغن تخم کدو [illegible] [illegible]
خوردن [illegible] و [illegible] که [illegible] باشد [illegible] [illegible]
پدید آید رب آبی [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible]
هم ریزند و گاهیکه [illegible] [illegible] خون [illegible] با شیر [illegible] [illegible]
شیر فروتر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]
دار و باشد دفع شود

اندر حمی یوم که از [illegible] [illegible] است که درد سر و درد چشم و [illegible]
درد گوش و درد قولنج دارد دلیل و [illegible] شود پس چون قوی شود حرارت
بجنبانند و روح را گرم گرداند بدان سبب حمی یوم تولد کند علاج آن [illegible]
درد باشد از بهر آنکه سبب تپ درد است درانجا تپ عرض است و درد مرض
چون سبب زایل شود تپ نیز زایل گردد زیرا که عرض تابع مرض است بر تقدیر اگر
حرارت تدبیر عرض باقی مانده علاج آن همچون علاج حمی یوم باقی باشد
اندر حمی یوم که از آماس تولد کند باید دانست که [illegible] [illegible]
و بغل و نزدیک [illegible] آماس پدید آید و تپ از [illegible] آن [illegible]
و این را [illegible] یوم گویند [illegible] آن است که [illegible]

غرغره [illegible] از هر گونه غذا نباید که آن را حرارت [illegible] بود [illegible] الوقتی [illegible]
بدین سبب بخار بسیار [illegible]
علامت آنست که نبض ضعیف [illegible] و علاجش [illegible]
از آبزن برآید روغن [illegible] و غذا [illegible]
حسو [illegible] سرد و تر [illegible]
و دیگر غذا استعمال ننماید —

اندر حمی یوم که از تشنگی تولد کند [illegible] اگر [illegible]
تشنگی نیز کند و از ان [illegible] بخار [illegible] آب [illegible]
تولد کند زیرا که [illegible] گرم [illegible] علاج [illegible] آب [illegible]
سفرجل و غرغره کند [illegible] خوردن [illegible] شربت آب [illegible]
انار ترش و آب [illegible] و اگر تب اندک [illegible]
غسل کند باید کرد که [illegible] مشغول شود غذا [illegible] سرد و تر
بهتر باشد هو الشافی المطلق —

اندر حمی یوم که از شراب تولد کند علاج این تب [illegible] آب انار
و شراب غوره سرد کرده موافق ترین چیزهاست مالیدن اطراف و خواب سودمند باشد
و اگر درد سر باشد طبع را نرم با آب فواکه نرم باید داشت یا از فصد کردن یا [illegible]
و چون تپ در انحطاط افتد اندر گرمابه شوند و آب [illegible] گرم [illegible] بسیار [illegible]
و غذا از دراج و تیهو و جوزه و مرغ خانگی چنانکه آب غوره یا لیمو [illegible]
باشد احتیاط باید کرد —

اندر حمی یوم که از ناگواریدن طعام تولد کند بسیار باشد که [illegible]
خوردن ناگوار دوار و فهای ترش برآمدن گیرد و این آروغ بر [illegible]

[illegible]

[illegible] را گرم کند و موجب تپ گردد۔

[illegible]

[illegible] گرم رنگین باشد [illegible]

[illegible] علامت [illegible]

[illegible] که میان آن جز طوسم فاسد

[illegible]

وآب آلو ترش تا بخش بجوشانند وآب سیب ترش تا بخش [illegible] [illegible]
وبآتش نرم بجوشانند تا که آب برود و روغن [illegible] بماند [illegible] روغن [illegible]
وبفشارند تا روغن برود وآن را گرم کنند [illegible] معده [illegible] و [illegible]
گل سرخ واقاقیا ورا بکشی عصاره لحیة التیس در آب برود وآب آلو [illegible]
نهند سود دارد پس اگر استفراغ خطا است [illegible] قوت ضعیف [illegible]
باز نباید داشت وسفوف حب الرمان [illegible] [illegible]
وخوردنی‌ها سود باید داد که فساد کمتر کند چون سماقیه وزرشک [illegible]
شربت تیز چون شراب لیمون وشراب غوره وشراب انار وسماق وشراب زرشک
باید و تدبیر آسایش کنند [illegible] [illegible] روغن [illegible]
کنند تا قوت گیرد واگر [illegible] گرم نباشد روغن [illegible] وپاره روغن مصطکی [illegible]
وبهتر آن باشد که [illegible] کنند تا روغن برنزد [illegible]
سخت گرم باید از بهر آنکه [illegible] [illegible]
کنند همه اندر میان آب گرم [illegible] شهوت طعام نباشد گوارش [illegible]
را قوت دهد وطعام بگوارد وسده بکشاید [illegible] لیکن پس از آن باید داد که
تپ پاک گسارده شود وهیچ اثر حرارت باقی نماند وبوئیهای خوش وخنک باید بوئید
واگر موسم تابستان باشد اندر خانه خوش خنک باید نشست پس اگر طبع خشک باشد
وضرورت افتد تدبیر حب که تنقیه دماغ کند وطبع نرم گرداند مشغول باید شد وتقل باید کرد
تا معده هیچ ثقل باقی نماند اگر ماند قی باید کرد نخست پس از آن نرم کردن [illegible]
باشد مبالغه نباید کرد و تدبیر گواریدن طعام ودفع آن کنند بکموینی که ذره‌ای
بوره دو چندان باشد از انچه در نسخه ایست واگر ثقل در امعا [illegible]
دفع آن بشیاف وحقنهای موافق باید کرد واگر اندر امعا حرارتی [illegible]

[illegible]

اندر حمی یوم که از خشم [illegible] **و بدان سبب دل را گرم کند** [illegible]

اندر حمی یوم که از سبب خوابی تولد کند [illegible]
چشم‌ها دور فند شود بسبب [illegible]
رطوبت که خواب از وی [illegible]
طعام که بخارها تولد و تصاعد کند و [illegible]
و تکسیر و اعیاء اندر بعض [illegible]
و حمی یوم تولد کند علاج این [illegible]
[illegible]
و اندر علامات [illegible]
بخار آید از [illegible]
باید خوابانید و چون [illegible]
بسیار ریزند و اگر [illegible]
از گرما به بیرون آید [illegible]
اندر رو و باد [illegible]
باشد و هر طعامیکه خورد و خوردن عادت نداشته باشد [illegible]
خورد و بدان سبب تب [illegible] شود [illegible]
طعام و دفع آن مشغول باید شد از بهر آنکه این تب [illegible]
باید دید اگر طعام گرم کیفیت بود و مزاج هم گرم است [illegible]
یا شیرخشت و اگر طبع طعام سرد است و مزاج مریض هم سرد [illegible]
و روغن افسنتین [illegible] روغن [illegible] افسنتین [illegible]
[illegible]
[illegible] و روغن ناردین و روغن مصطکی در معالجات [illegible]

میلی [illegible] باشد [illegible]
و تیزی و سوزانی خلط [illegible]
اگر [illegible] آن [illegible]
سردی خلط باشد بدان [illegible] است و اگر [illegible]
[illegible] سرد باشد [illegible] اخلاط توان کرد [illegible]
توان دانست سبب قشعریره و تیزی و سوزانی خلط باشد و [illegible]
گرم و حرکت بی اختیاری هیچ نباشد چون [illegible] اندر اعضاء [illegible]
و نافض خالی باشد [illegible] بیشتر [illegible]
نتوان داشت [illegible] چنان [illegible]
و بسبب ضعف [illegible] نافض [illegible] قوت دافعه قوی باشد [illegible]
ماده سوزان تر [illegible] قوی تر باشد [illegible] باشد
که سرما قوی باشد [illegible] حمی ربع می شود و سبب آن
دو چیز است یکی آن [illegible] هم آنکه قوت دافعه قوی نباشد
و آن زانکه سبب سردی خلط باشد برجه گویند بپارسی تپ سرد سبب آنکه تپ است
در آغاز سرما کند و بعرق گسارد و آنست که حرارت اگرچه غریبه باشد رطوبت را
بگدازد و تحلیل کند آنکه رطوبتها همه در عروق نباشد بدان سبب تحلیل بیشتر افتد و
عرق بسیار کند و اندر آغاز تپهاء لازم هیچ سرما و [illegible] نباشد بسبب
ضعیفی قوت یا بسبب میل کردن حرارت بجهت ماده تا بدان سبب اندر آغاز تپ اطراف
سرد شود و این علامت نباشد از بهر آنکه علامت بسیار است غلیظی ماده و ضعف حرارت
باشد و گاه اندر بعض تپ قشعریره یا لرزه مرکب [illegible] مرکب است
اندر اسباب سرما یافتن بیمار بوقت قشعریره سبب آنست [illegible] خلط سرد

[illegible]

گرمی وخشکی

[illegible]

حرارت اندرین حال قرص کافور کنند و مانند آن [illegible] که حرارت [illegible] زائل [illegible]
را بفشرا اندر و خام کنند و بیماری [illegible] اگر [illegible] طبیب بیند که قوت مریض بجای
آمده باشد و حرارت ساکن شود تدبیر افراغ و اصلاح [illegible] مشغول شوند و [illegible]
تب فرو نگذارند و اصل بزرگ تر اندرین علاج آنست که مگر مزاج طبیعی [illegible]
است و بیماری گرم افتاده بدانند که از مزاج طبیعی دور افتاده تدابیر باید و [illegible] کنند
و اگر مزاج طبیعی گرم است و بیماری سرد مبالغه آن باید کرد و اگر مزاج [illegible]
هر دو گرم باشد و فصل و سال و هوای [illegible] همه گرم باشد بدانکه سبب
بیماری سخت قویست خاصه [illegible] مزاج [illegible] جوان [illegible] اندر فصل و هوای تابستان
تب گرم آید باید دانست که این تب [illegible] فصل و ولایت باشد سبب
سخت قوی بود و اگر [illegible] و ولایت شمال [illegible] زمستان تب گرم آید و بیماری
گرم افتد توان دانست که از مزاج [illegible] دور است و هر کجا سبب
تب دور و [illegible] باید شد که بسبب [illegible]
نوبت تب درازتر و گرم‌تر [illegible] هر دو برابر باید داشت و [illegible]
بچیزهای بوئیدنی ساکن گردد و هرگاه که بول یرقانی شود اندر تب دلالت کند
که اندر جگر و حوالی آن آماس است جز سکنجبین نباید داد و یا کشکاب رقیق با
روغن بادام و چون تب ساکن شود بعلاج آن مشغول شوند و خداوند تب گرم را
اندر تابستان در سردابه و خسخانه نشاید خفت از بهر آنکه هر دو ظاهر تن را خنک کنند و
حرارت باندرون تن باز گردد و داروی [illegible] آنست که تن بجامه پوشیده دارد و جای
خانه خنک گیرد تا هوای که بنفس گیرد خنک باشد و هیچ بیمار را در اول تب
و بیماری از قرص باکی برای تب خورند چون قرص کافور و قرص کهربا و قرص گلنار
نشاید داد مگر پس از آنکه ماده پخته باشد و استفراغ کرده باشد اندر تدبیر تب سرد [illegible]

باشد مانند تب گرم لیکن آب سرد نباید داشت مگر آنکه ماده خام باشد و غلیظ و تر
باشد که قلیل الانضج شود و نباید داشت اگر ماده رقیق و صفراوی باشد آب سرد بخورد
چنانچه است در تبهای گرم تیز صفراوی است که [illegible] مشتعل کند و تمام و بعد از خلط [illegible]
صفراوی است اگر [illegible] باشد [illegible] است [illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] [illegible] باشد یا آب
سرد [illegible] باشد [illegible] گرم [illegible] باشد [illegible]
آب سرد حرارت [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]
کند و [illegible] باشد [illegible] اگر ماده گرم و رقیق باشد و تیز
و غلیظ [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و آب سرد [illegible] [illegible] [illegible] بلکه خوردن آب سرد
سرد [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] اکثر بود که
چون آب سرد [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حرارت [illegible] تب [illegible] خورد [illegible] باشد
[illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]
[illegible] آب [illegible] آب سرد خوردا [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] [illegible] است از
[illegible] لیکن [illegible] آب [illegible] سرد [illegible] اگر [illegible] یا
جلاب [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] باشد
باید داشت [illegible] آب سرد خوردن [illegible] [illegible]

آنست که صائم را و بنهد و چون سبب تب نیز آن تب زیادت شود و علتی است که
این تب ثانی از اول تب قوی‌تر باشد و کسانی که تب نباشد از بیماری آب سرد
مضرتهاء بزرگ پدید آید خاصه اگر در تن خلطها خام باشد و اگر معده ضعیف باشد
انتی در فعل آن ظاهر شود و دم زدن و چیزها سست او را طعام سخت آب تب [illegible]
بود رعشه و تشنج و ضعف آورد و خفقان سرد و قوت [illegible] کند و بر شب [illegible] آب سرد
خورده شود و اندر معده دیر بماند و قرار کند و طعام [illegible] و معده باشد تباه کند و [illegible]
فرو رود و اندر معار صائم دیر بماند و بجگر دیر شود و [illegible] سبب تشنگی ننشاند و نه او را که
از بهر آنکه چون اندر معده بماند لختی خنکی او بجگر و رگ رسد با تشنگی نتواند نشاند و اثر
جگر نیز دیر بگذرد تا او را از [illegible] او [illegible] نتواند کرد [illegible] سکنجبین و جلاب خورده
زود از رگ بگذرد و اندر [illegible] که بقوت آید در آن تب [illegible] سرد خوردن بسیار زیان
دارد و اگر حالت در [illegible] سکنجبین [illegible]
حمات است و کسی [illegible] او در بیماری [illegible]
احتراز ضروریست [illegible] خاصیت سکنجبین [illegible] سکنجبین
شراب مرکب است از سرکه و عسل و آب یا از سرکه و شکر سفید و گلاب و در جمله [illegible]
نیکوست از بهر آنکه سرکه بالطبع خود سرد و خشک است و تندی و تیزی کند و مضرت او
اندر اعصاب و اعضاء عصبانی چون معده و رحم عظیم باشد از بهر آنکه عصب [illegible]
و سبب سردی او آنست که اندر وی خوانیست و بدین سبب [illegible] از زیان [illegible]
خاصه که با سردی تیزی و گذرندگی داشته باشد و چیز از وی نماند که مضرت سرکه نیست
نرسد و منفعت او آنست که صفرا را قهر کند و قوت او را بشکند و مضرت عسل آنست که فراخ
گرم کند و صفرا تیز کند و گرداند و منفعت او آنست که او را بشکند [illegible]
و از [illegible] که طبیعت [illegible] سکنجبین [illegible] مضرت عسل [illegible]

[illegible] رطوبتی که بسرفه صعب و دشوار [illegible]

[illegible]

بعوض تری که حرارت تب زین چیز ها [illegible] تحلیل کرده باشد تن را بسبب [illegible]
شربت چشانند که این منفعت را از وی یا [illegible] شود [illegible] کشکاب [illegible]
بر استعمال این کار [illegible] مستعد [illegible] نضج [illegible] ازو [illegible]
بنشانند و از نرمی و تری [illegible] قوه [illegible] استعمال کنند [illegible] گرداند
و از تری و سردی مزاج [illegible] گرمی و خشکی تب [illegible] کنند [illegible] قوت [illegible]
و تن را غذا دهد و بسبب آنکه لزج نبود [illegible] بسرعت هضم شود و از [illegible]
و هیچ آلودگی از وی [illegible] اندر رگها نماند [illegible] که با وجود لزج نبود [illegible]
و آن خاصیت جز کشکاب را نیست از بهر آنکه [illegible] زود [illegible]
و ما سوای این کشکاب [illegible] دیگر است [illegible] آنکه قوت او [illegible]
قوتهای متضاد [illegible] چنانکه در [illegible] دیگر است [illegible] از بهر آنکه
قوت او [illegible] لطافت [illegible] بود و قوت [illegible] بسبب
مردمان که خواهند [illegible] و تن غلط [illegible] چون کسی که آن [illegible]
نان بی نان خورش [illegible] تن [illegible] ایشان قوتهای [illegible]
نباشد و اگر در [illegible] غلط [illegible] بسبب [illegible]
بیماری شود خاصیت دوم که تن را غذا دهد و قوت را نگاه دارد پس چون در کشکاب این
خاصیتها یافتند او را اختیار کردند و ترکیب دادن آن چنانست که در ابتدا
کشکاب رقیق و نزدیک انتها کشکاب بازگیرند و اگر [illegible] حاجت آید [illegible] سکنجبین
قناعت کنند و آنجا که رعایت قوت ضرورت است کشکاب غلیظ دهند و طریق پختن چنان
باشد که یک پیمانه کشک جو و بیست پیمانه آب بپزند و کف بردارند تا پنج پیمانه آب اندر بماند
کشکاب رقیق باشد و غذا اکثر دهد و تری بیشتر کند [illegible] تر شود
و سردی با اعتدال کند [illegible] کمتر [illegible] گردد و کشکاب [illegible]

باید ... [illegible] ... نباشد ... [illegible]
اسهال ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مزاج بیمار بفصل سال ... گرم باشد ... جلاب ... سکنجبین معتدل
[illegible]
[illegible]
... باید داد اگر ... [illegible] ... شیرین بهم باید داد اگر
روز ... [illegible] ... جلاب ... [illegible] ... شیرین ... باید داد
[illegible]
[illegible]

اگر بیماری از این نوع باشد که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
باید او را [illegible] [illegible] [illegible] شهوت [illegible] [illegible] [illegible]
و اسفناخ و غیره باید داد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بود تدبیر لطیف غذا تر باید کرد آب [illegible] [illegible] [illegible]
و ماهی تازه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
واندر تندرستی تدبیر لطیف [illegible] بیماری [illegible] تدبیر لطیف [illegible] [illegible]
لطیف قوت تا وقت انتها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تا وقت انتها تدبیر لطیف باز آورده بود تا قوت [illegible] [illegible]
وقت انتها باشد علت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اگر وانده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تدبیر گردانید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تدبیر گردانیدن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
میل [illegible] کند و به تدریج [illegible] [illegible] [illegible]
چنانکه یاد کرده آمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نشود و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد آنست [illegible] [illegible] [illegible] قوت [illegible]
زیادت کند بیماری [illegible] [illegible] تدبیر لطیف اگر چه قوت [illegible] [illegible]
نیز کم کند و هر غذا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کم یابد غذای خورد که گوهر او تنک باشد و باندازه حاجت بود [illegible] [illegible]
و طریق دیگر اندر نگاه داشتن قوت آنست بنگرند اگر بیماری از [illegible] [illegible]
بر جای [illegible] تدبیر لطیف باید کرد و اگر بیماری [illegible] [illegible] استفراغ [illegible]
و قوت ضعیف [illegible] [illegible] تدبیر لطیف [illegible] باید کرد [illegible] [illegible]

نوبتهاست تب بر نظام همی آید در وقت نوبت و پیش از رسیدن [illegible]
تب تا آنگه که رسیده نشود و اگر وقت [illegible] تب شده غذا
خوردن بیمار باشد بسیار نیک باشد و اگر [illegible] باشد تا وقت [illegible]
غذا نشاید کرد و اگر تب کردن در نوبتهاست [illegible]
و آنچه تعلق بفصل و سال دارد آنست که اگر هم فصل تابستان است غذا [illegible]
کرد و گرم شود و رغبت طبیعت [illegible] اول روز که هنگام [illegible] باشد [illegible]
از بهر آنکه حرارت غریزی آن وقت قوی تر باشد و بفصل سرما [illegible]
کند باید خورد و اگر وقت دیگر خواهد باید کوشید تا [illegible] و اگر فصل زمستان باشد [illegible]
نیمروز دهند که حرارت غریزی [illegible] قوی تر شود و در فصل تابستان غذا [illegible]
باید داد و اکثر اوقات [illegible] غذا سبکتر [illegible] و اندک [illegible]
بیکبار خوردن [illegible] خریف بهترین فصلها است
تدبیر نگاه داشتن قوت [illegible] و تجارب باید فصل بهار
فصل معتدل است اما [illegible] در تن [illegible] یا دست شود
غذا اندک تر و دیرتر از آن باید [illegible] و آنچه تعلق بسال
عمر دارد آنست بنگرند اگر بیمار کودک است غذا باز نگیرند جهت آنکه حرارت غریزیست
در کودک فزون تر بود و [illegible] اوست [illegible] باشد
از غذا باز داشتن تحلیل بیشتر [illegible] سبب ضعف قوت گردد و اگر بیمار پیر باشد هم از
غذا باز نشاید داشت اگرچه پیران [illegible] غذا [illegible] از کودکان [illegible]
و [illegible] غذا به پیران آنچنان مضرت [illegible] که بکودکان و غذا بسیار هم نشاید داد
از بهر آنکه حرارت اندک و ضعیف بود و بیکبار [illegible] نشاید [illegible] آنکه
حرارت را فرو گیرد و [illegible] چنانکه [illegible] بسیار آتش اندک را فرو میرد [illegible]

استفراغ نفرمایند و اگر ضرورت باشد توقف باید کرد تا تب کمتر شود و اگر تب لازم باشد
وقتیکه آهسته تر شود استفراغ کنند یا اندر [illegible] آنکه [illegible] باشد
و آنچنان باشد بنگرند اگر قوت قوی باشد خلط [illegible] باید کرد [illegible]
یکبار پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نشاید کرد و مزاج را [illegible]
باعتدال باید آورد و پس استفراغ فرمایند و اگر قوت سخت قوی نباشد و ضعیف
هم نباشد استفراغ بتفاریق باید کرد و در میان هر دو استفراغ چندان باید که خلط خام
بعضی پخته باشد و قوتی که باستفراغ نخستین کمتر شده باشد باز بجای خود آید و هر استفراغ
بفصد کنند انتظار نضج ماده واجب نیست از بهر آنکه اگر در فصد تاخیر کنند بسبب آنکه
قوت ضعیف نشود فصد [illegible] مزاج بیمار را بنگرند اگر مزاج گرم است و
بیماری هم گرم است استفراغ بتمر هندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن باید کرد و اگر بیماری
سخت گرم نباشد استفراغ [illegible] شاهتره و مانند آن کنند چون [illegible]
بنگرند اگر بیمار گوشت [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] خشک و لاغر است [illegible] ذبول شوند [illegible] ماده بیماری را بنگرند
و آن آنست که نگاه کنند اگر بیماری [illegible] یا خون با آن برابر است فصد
باید کرد خاصه اگر بول سرخ و غلیظ باشد و از پس فصد اگر طبع خشک [illegible] باشد
لطیف نرم کنند چون کشکاب یا شیرخشت یا شراب بنفشه و شراب آلو
چنان باید که اندرین حال مقصود طبع نرم کردن باشد نه استفراغ و اگر بول زرد و
ناری باشد فصد نشاید کرد از بهر آنکه بیم باشد که صفرا تیزتر شود و [illegible] میل ماده را بنگرند
اگر ماده میل بسوی معده دارد استفراغ بقی کنند و بجهت قی چیزی دهند که [illegible]
باشد سکنجبین و آب گرم قناعت کنند و اگر میل بسوی روده دارد استفراغ باسهال باید کرد
و اگر میل بجانب [illegible] دارد [illegible] بول [illegible] و اگر میل ماده بجانب [illegible] استفراغ

[illegible]

اخلاط گداخته شود و در حرکت آید و چون باشد که رطوبات ظاهر شود و خون اندر عضو انجمن
و حرکت آید و باشد که رطوبات فرو ریخته شود بدین سبب سست [illegible]
بیمار را از بینی خون آید گرمابه فرمایند که تمام تر [illegible] چهارم اسهال خلطی [illegible]
باز دارند گرمابه کنند پیر آنکه گرمابه اسهال باز دارد بسبب آنکه اخلاط را [illegible]
لیکن اگر امتلا داده باشد مضرت آن [illegible] آنکه [illegible]
باشد از بهر آنکه هر کس [illegible] نشاید [illegible]
ثقلی خالی شود که موجب ضعف قوت باشد باید دانست که منفعت گرمابه [illegible]
نوع است یکی نضج دوم تحلیل سوم ترطیب صاحبان تب و بیماری [illegible]
ناقص باشد و پس از آنکه [illegible] باشد بتحلیل و نضج ماده باقی اعانت کنند
و اگر در عضوی آماس باشد تمام نشاید کرد [illegible] بالظاهر [illegible]
شود و صاحبان [illegible] باشد زیان دارد از بهر آنکه
غلیظ باشد و بجانب [illegible] تحلیل [illegible] تحلیل پذیرد [illegible]
و ذات الریه را پس از [illegible] شود سودمند آید و بر انضاج [illegible]
یاری دهد و [illegible] را ابتدا [illegible] پوست را مرطب سازد و مفاصل عضوها را [illegible]
نرم زدن نرم سازد و بدین سبب رطوبت بر انداختن آسان و سهل گردد و هر بیماری
در حالت حصول صحت گرمابه خواهد مگر آنکه نضج و استفراغ شده باشد اندر گرمابه
باز نشاید داشت که از جمله منفعت ها است که نضج و تحلیل تعلق دارد و آنچه که مقصود از گرمابه
ترطیب بدن باشد چنان باید کرد که اگر بر تن شوخ بسیار نباشد در از نشستن چیزی
رنجی نباشد شوخ برداشتن و خاریدن دیر نکند و بسیار مشغول نشود و هر آنکه [illegible]
باشد که عرق کند و خشکی فزاید و سبب آنست که آب خوش نه گرم [illegible]
اندر خانه معتدل نشیند یا در آبزن معتدل نشیند و زود از آن آب بیرون آید

[illegible] تپ [illegible]

[illegible] گرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تپ [illegible]

[illegible] تپ [illegible] است [illegible]

است [illegible]

تپ صفرا باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

این نوع [illegible]

حالی باشد [illegible]

[illegible] باشد تپ [illegible]

نوع تپ [illegible]

شود [illegible]

[illegible] است [illegible] گرم [illegible]

باشد [illegible]

و بدین سبب [illegible] تپ گرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بدان ماند که پوست ابهر و زبان را می تنند و این تب غب خالصه [illegible]
است که مدت دراز کشد [illegible] و [illegible] دل است [illegible]
محرقه در گرما سوداوی [illegible] [illegible]
اعراض اشد [illegible] باشد والله اعلم [illegible]

اندر شناختن تب غب خالصه [illegible]
غب خالصه را بدان توان دانست و شناخت [illegible]
و چگونگی آن و دوم حالت حرارت تب سوم حال [illegible] چهارم [illegible]
در آخر تبها باشد ششم [illegible] از درازی و کوتاهی [illegible] هفتم [illegible]
نوبت هشتم حال [illegible] تب [illegible]
است و بیرون [illegible] که آن را [illegible]
و سال و عمر بیمار [illegible] در آن [illegible]
کند و تدبیر [illegible] باشد [illegible]
نگاه باید کرد تا گواهی [illegible] دیگر شود [illegible]
لرزیدن دانسته شد آنست که اندر آغاز تب سرما [illegible]
بر آید همچنانکه کسی مانده باشد و آب گرم بر روی [illegible] بر آید
سبب آنست که حرارت تازه بجنبد و اندر [illegible] رطوبت [illegible]
هار ساند تا حس آن یافته شود و از بهر آنکه حرارت این تب [illegible] قوی [illegible]
و قوت حرارت بر اثر آن بر عضلها رسد و آنرا [illegible]
پوست را و عضلها را بسوزند [illegible] بدین سبب این [illegible] قوی [illegible]
لیکن پس از آنکه قوی تر شود [illegible] از آنکه [illegible]
میل باندرون کند و آنجا که [illegible]

[illegible] تب [illegible] و نوبت [illegible]
[illegible] لطیف تر
[illegible] گردد [illegible]
[illegible]
[illegible] قوی [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] لطیف تر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سبب [illegible] قوی [illegible]
[illegible] شود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سبب [illegible]
[illegible] صفراوی آنست که [illegible]
[illegible] شود [illegible]
[illegible] شود [illegible]
آنست که [illegible] باشد [illegible]
درست [illegible] چیزی او درست [illegible] و لیکن چون دست بران موضع نهاد و وا نهد از
آن موضع کمتر شود زیرا که [illegible] صفراوی نهایت لطیف باشد حرارت تب آن را
لطیف تر [illegible] گردانید [illegible] سبب حرارت آن موضع کمتر [illegible] و
و آنچه از بول [illegible] آنست که بول سرخ و ناری باشد [illegible] و رقیق [illegible]
[illegible] سوم [illegible] پدید آید و
[illegible] باشد که از چهار [illegible] روز [illegible] پدید آید و آنچه از نبض [illegible] دانسته شود
[illegible] باشد [illegible] حرارت تب [illegible]

تن پراگنده نشده باشد و حرارت غریزی منتشر نشده باشد زیرا که گوشت
با ماده تب لیکن زود از او پدید عظیم مختلف شود اما قوت انسان باید که صفرا لطیف
و سبک است قوت را از دست چندان گرانی در ماندگی نباشد که از بلغم است دیگر
از بهر آنکه حرارت صفرا لطیف و سبک است بحاجت به زودی و بسیار تن
بیشتر بود و عظیم گردد و مختلف شود بر خلاف حمیات دیگر تا غب تپ لیکن
شود لیکن از صفراوی سخت قوی نشود زیرا که ماده صفراوی بسبب لطافت و سبکی
قوت را افرو گیرد و بدان مانند گران باری نکند که ماده بلغم دیگر و انچه از تب
استدلال کنند باید دانست که از بدان غب خالص بیشتر عرق باشد و بسیار و تپها
دیگر هم از براه آنکه صفرا از همه اخلاط لطیف تر است و هر گاه که تپ
آب خورده شود و بر سطح بخار و تری برد پس چنانکه گوئی عرق را گرد و باعث
که عرق کند و انچه از حال نوبت غب دانسته است که در اکثر علما از ان
غب خالص هفت نوبت است و دراز ترین دوازده ساعت است
و انچه از دوازده ساعت بیشتر باشد غب خالص نباشد و چون
نوبت دراز ترین دوازده ساعت باشد و شش ساعت کوتاه باشد بدین سبب
این تپ از تپهای دیگر بسلامت بگذرد و انچه از نوبتهای تپ دانسته شود انست
که اگر بیماری تخلیط نکند و طبیب را غلطی نیفتد نوبت غب خالص بیش از هفت نوبت
نبود و همچنانکه هفت نوبت اندر چهارده روز شود و بسیار باشد که بسبب لطافت خلط
از یک نوبت بیش نباشد بعرق یا قی یا اسهال صفرا بگذرد و انچه از تغیرات
نوبتها دانسته شود انست که از تزاید یعنی فزودن آن به نسبت راست باشد
و فزودن غیر خالصه دیگر تپها به نسبت راست نباشد و انچه از اعراض تپ
معلوم گردد انست که اندرین تپ حرارت و بی خوابی و تشنگی و خشم

[illegible] باشد [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] حرکت کند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال است [illegible]

[illegible]

[illegible] است.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نباشد

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] حرارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اندر دیگر کرده ده درم عناب [illegible] ده درم بنفشه پوست هلیله زرد ده درم [illegible]
در وی حل کنند و بکار دارند و اگر قبض [illegible] باشد [illegible] ترنجبین [illegible]
چیزی از قبض [illegible] شاید [illegible] طبع نرم کردن [illegible]
و اگر طبع بسته [illegible] مجلس اجابت میکند [illegible] طبع کشاده [illegible] مشغول نباید شد [illegible]
احتیاج ندارد باید دانست که بعضی اطبا گفته اند اندر تب [illegible] که در وقت
گرمی و درشتی باشد استعمال نشاید کرد از بهر آنکه ایمن نتوان بود که تب [illegible] شود [illegible]
باز گردد بهر چه تبری و سردی میل دارد و باید دانست محمد بن زکریا میگوید اگر [illegible]
کنند و غب خالصه باشد بیست درم هلیله زرد و بنفشه اندر آب جوشانیده و [illegible] باشد
و آنرا بپالایند و بیست درم ترنجبین [illegible] حل کرده روز آسایش [illegible]
و میگوید اگر [illegible] ترنجبینی که با آب [illegible] حل باید کرد و دادن [illegible]
آسایش تن را [illegible] شربت جهت تب باز باید
و اگر تب با آن آید ضعیف [illegible] گرم باشد و بیمار [illegible] باشد
هر شبانگاه ده درم تخم [illegible] سیاه فربه اندر یک من آب
بباید پخت و بدست مالیده و ده درم ترنجبین در وی گداختن و بدادن [illegible] اسهال
کشکاب خورند و بجای تخم آلو پخته و بدست مالیده دشوار تواند خورد بهتر آن باشد
که با [illegible] بکار تر اشیده خرمای هندی را با وی در آب گرم تر کنند و شبانگاه
صاف بپالایند آنگاه از دست بمالند و شکر در وی کنند خوشتر و لطیف تر باشد
و گروهی گفته اند اگر در ابتدا است بیماری [illegible] برکند آن حاجت باشد که طبع نرم شود هر روز
ده سیر ترنجبین در یک من آب حل کرده بدهند و اگر بدین تدبیر نرم نشود پنج سیر
خرما هندی در آب گرم تر کنند هر شب و بامداد بپالایند و با ده درم شکر و یا
ترنجبین در وی گدازند و بدهند و جماعتی میگویند سه سیر ترنجبین در آب [illegible]

گفته‌اند که [illegible] گلاب [illegible] است که [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] آب [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] آب [illegible] آب [illegible]
آب [illegible] گلاب [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] آب [illegible]
از بهر آنکه [illegible] گلاب [illegible] آب
خورد و سکنجبین [illegible] آب انار ترش
و شیرین آب غوره ترش [illegible] حرارت [illegible]
باشد [illegible] شربتها [illegible]
گلاب [illegible]
اگر آب سرد خورد [illegible] ضعف معده [illegible] جگر و معده یا [illegible]
اندر معده [illegible] باشد [illegible] آب سرد نباید داد
و همچنین [illegible] بیماری [illegible]
و [illegible] معده [illegible] آب خالی باشد
و [illegible] پس آن [illegible] ساعت گلاب خورند
و از پس [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible]
و [illegible] آب خورد [illegible]

ازان بپرهیزد که تشنگی زبان را خوش کند از بهر آنکه بوقت تشنگی دست ندارد
هیچ گونه صفرا باشد که مستعمل جوز شود و حنظل نرسد و [illegible] و
اندکی کوک موافق باشد [illegible] و اسپغول بالعاب ادام [illegible]
وشیانگاه بخواب خفت شربتی آب خورد با [illegible] آب اندر [illegible]
بالعاب اسپغول بخورند اندرین تب و اگر وقت نوبت باشد پس [illegible]
کشکاب رقیق باید داد و [illegible] و اگر پس از آنکه تب [illegible] شربت سکنجبین
موافق باشد و پای اندر آب گرم نهادن و مالیدن خاصه اندر [illegible]
پس از آنکه تب [illegible] شربت سکنجبین [illegible] سکنجبین [illegible]
باید خورد **وصفت آن شربت** تخم [illegible] و تخم خرفه کوفته [illegible]
مقدار بیست درم تخم [illegible] ده درم [illegible] در آب [illegible] تا نیمه باز آید
و قدری سرکه با [illegible] شکر [illegible] و کف بردارند [illegible]
سازند از بهر آنکه نوبتها [illegible] هفت نوبت اندر [illegible]
آید و آنگاه باید کرد اگر [illegible] از پس [illegible] غذا [illegible]
باید داد و از نوبت ششم [illegible] پس [illegible] روز [illegible] باشد [illegible]
غذا باید گرفت بکشکاب یا آب انار [illegible] کند تا نوبت هفتم بحران کند و تمام تب
بگذرد باذن الله تعالی و چون بحران آید و ماده پخته باشد اگر طبیعت کار خویش
کند و ماده را دفع کند و اگر نه تدبیر دفع آن باید کرد و نگاه کند تا ماده بکدام جانب
میل دارد و بدین علامتها دریافت توان کرد و اگر نشان کشتن باشد و قی افتد تدبیر دفع
آن بقی باید کرد و اگر [illegible] اقر باشد و پیچیدگی و گرانی باشد و حاجت
[illegible] آن بمسهل باید ساخت و اگر [illegible] ادرار [illegible]
تمامی [illegible] دفع باید کرد و اگر [illegible] آید و عرق [illegible]

[illegible]

لیکن در شراب [illegible] رعایت و عنایت باید کرد [illegible]

[illegible]

علامات [illegible]

[illegible]

دیدم [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] سوم آنکه [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] شود [illegible] است [illegible] پنجم [illegible]

[illegible] ششم [illegible] بسبب [illegible]

[illegible] است [illegible] آنکه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] هشتم آنکه [illegible] از حرارت غب خالصه باشد نهم آنکه [illegible]

گرا خته نشود و دهم آنکه بول غلیظ و رنگین باشد و گاهی باشد بسبب گرانی سر و ثقل

ماده بدماغ بول کم رنگ و یا سفید باشد یازدهم آنکه نبض اندر آغاز نوبت ضعیف

صغیر و متفاوت باشد [illegible] عظیم و قوت چندان باشد که در غب

خالصه بباید دانست که دوری این تپ [illegible] غب خالصه باندازه درازی نوبت باشد

پس بدان مقدار [illegible] گاه در غب خالصه دور باشد [illegible]

باندازه دوری او [illegible] خالصه [illegible] باشد از علاج او اندکی کرده شود اگر

دورتر باشد بیشتر [illegible] بول بو نخست فصد او [illegible] است [illegible]

بیشتر حالها چون فصد [illegible] دو اگر فصد اتفاق نیفتد جز [illegible] کرده

چاره نباشد و حقنه سودمندتر باشد حقنه بابونه و خسک و برگ چقندر و تخم [illegible]

و شبت و انجیر و پستان [?] و خیار شنبر و روغن شیرخشت و اندکی بوره باید ساخت

تا نحتی [?] قوی تر باشد و بیشتر تبهاء و غذاهای سرد چندانکه در غب خالصه شاید و آنچه

دلیری نتوان کرد و قی نیز درین باب مناسب است بقیاست [?] نخست قی کنند

و اسهال را توقف کنند تا نضج پدید آید بعده بمسهل معتدل مشغول شوند و اندر کشکاب

چیزهای بر افزود و تلطیف کننده باید یخت چون نخود و تخم [illegible] بادیان [illegible] و شبت

و این ادویه با ازکشکاب [illegible] باشد نهایت سودمند و معتدل باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نقرس [illegible]

[illegible]

[illegible]

زیادت کند و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پنج درم [illegible]

و بر گاهیکه معده خالی باشد [illegible] و اگر [illegible] درم [illegible]

قوی تر باشد و اگر [illegible] زبان [illegible]

اندرون [illegible] و بدین سبب [illegible] زیادت گردد [illegible]

[illegible] شود [illegible]

استفراغ کرده باشد سودا [illegible] که اندر پوست [illegible]

و اگر بابونه و اکلیل الملک [illegible] اندر آب [illegible]

غایت [illegible] تر باشد [illegible] که ادرار بول [illegible]

[illegible]

...ست ناخت یکی آنکه حرارت

...سبب تشنگی و خشکی درین تپ

بیشتر و حرارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این بیماری کمتر اتفاق افتد و اگر [illegible]

علاج غب خالصه است لیکن از جهت آنکه اندرین تپ [illegible]

و تسکین حرارت بیشتر باید کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صندل سوده و [illegible]

و اگر در خانه آب روان [illegible] گل پاکیزه اندوده [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible]

ساخته باشند با آب آلو و آب تمر هندی سخت موافق باشد و اگر طبع [illegible]

[illegible] و پوست جو دهند و اگر یک دو مجلس اجابت میکند [illegible]

و شراب انار و شراب لیمون و شراب صندل و شراب سیب [illegible]

و شراب صندل سرخ موافق باشد و آب خربزه هندی با آب [illegible]

آب خورد باید داد و باید که شکر با سکنجبین ساده [illegible]

می باید چشید [illegible]

اندر خواب [illegible] شود [illegible] [illegible] شد [illegible] [illegible]
پشت از خفتن [illegible] عادت [illegible] [illegible] کند [illegible] [illegible] اندر [illegible]
دهان خشک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
رب السوس [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
آب اسپغول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از یک بر ورسینه [illegible] [illegible] [illegible] گلاب [illegible] [illegible]
باید داشت تا دم زدن او با اعتدال شود و بهر [illegible] گوش بام [illegible] [illegible] باید داشت
و همچنان سرکه و گلاب [illegible] [illegible] هر ساعت [illegible] باید [illegible] [illegible] آب
آغشته می باید نهاد و به [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
باز نگردد که موجب [illegible] [illegible] شود و اگر [illegible] [illegible] [illegible]
بگذرد محمد بن زکریا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گلاب [illegible]
آب خربزه و وقت خواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قصور نباید کرد و [illegible] [illegible] [illegible] حرارت [illegible] [illegible]
فریفته نباید بود که من [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و با سلامت یافتم و طریق دیگر آنست که دست در تسکین حرارت [illegible] [illegible]
[illegible] بیمار را بدست غلت گذاشته باشد وقتی باشد که حرارت تب [illegible]
و معده را [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] خشک تولد کند و [illegible]
عضلها و عصبها پدید آید و ضیق النفس حادث گردد [illegible] [illegible] [illegible]
روغن بنفشه [illegible] چرب باید داشت و اگر در موم روغن بنفشه [illegible] [illegible]
سودمند آید و کدو تراشیده و برگ [illegible] [illegible] روغن گل بر سینه [illegible] [illegible]
و تدبیر غذا آنچنانکه اندر تب خالصه ذکر یافته باید [illegible] و اگر [illegible] [illegible]

[illegible] قوت [illegible] [illegible]
باید دانست [illegible]
باشد و اگر [illegible] داخل [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]
[illegible] فیقرا [illegible] آن [illegible]
[illegible] پس آب انار [illegible] و شیرین [illegible]
قے هم باشد و افراط ضعف هم [illegible]
باز دارد و بر معده [illegible]
و یا اندکے گلاب [illegible] و کباب [illegible]
و پیاز و گلنار [illegible]
و اگر قے سودا بر آید [illegible]
یا بر عاقت و هیچ استفراغ [illegible]
کند باز دارند اما تدبیر باز داشتن عرق آنست که جامه [illegible]
خانه معتدل سازند چنانکه مذکور شده و عرق [illegible]
مدد بیشتر آید و اگر بگذارند [illegible] عرق خشک [illegible]
اسغول و آب آبی دانه یا آب [illegible]
[illegible] تدبیر باز داشتن [illegible]
[illegible] و یا قطره آب [illegible] جانب [illegible]
باز [illegible] داشته فصد از دست [illegible]
و در [illegible] حال باز مانده و بسیار باشد که [illegible]

[illegible]

اندر حمّی مطبقه باید دانست که تپ مطبقه دو نوع است یکی آنکه

خون تند گشته [illegible] آن [illegible] گردد و از عفونت آن تپ تولد کند دوم آنکه خون

گرم شود و به جوش آید [illegible] این نوع را [illegible] گویند یعنی تپ لازم اما سبب

گرم شدن خون [illegible]

[illegible]

هرگاه که مردم اندر [illegible] مستغرق گردد [illegible]
بر عادت اندر آن [illegible]
حرکت و ریاضت قوی کند [illegible]
وسبب تب گردد۔

وسبب نوع دیگر آنست که [illegible] گردد وسبب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سبب رقیق و آبناک باشد [illegible]
چیزهای گرم خورد [illegible] واین تب اندر باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] این تب سه است یکی آنکه اول تب
باشد واندک اندک [illegible] واین [illegible] باشد دوم آنکه
[illegible] تب [illegible]
الزائد گویند علاج [illegible]
سوم آنکه از اول تا آخر [illegible] حال [illegible] الواقفه گویند و حال
اندر مشکلی میان این و آن [illegible] بر یک حال
بمانده باشد و گاه باشد [illegible] بگردد و با [illegible] سام انجامد یا محرقه باشد که سبب آبله
شود و گاه باشد که بسبب علاج سرد و مبردات [illegible] بغب [illegible] رسد۔

علامات اندرین تب سه گونه علامتها نگاه باید داشت یکی علامتهای سوناخس
دوم علامتهای عفونی سوم علامتهای بگردیدن۔

سوناخس پنج نوع است یکی آنکه تب لازم باشد و [illegible] تب رنگ روی
و چشم سرخ و رگهای ممتلی باشد جا بگاه حجامت و سرگاه که فصد آن عادت داشته باشد
خارش کند و بینی نیز بخارد و آب از چشم همی آید دوم آنکه حرارت [illegible] سوزان
نباشد که تب محرقه و غب خالصه باشد و اگر دست بر اندام [illegible] نهند

[illegible] آید [illegible] باید [illegible]
[illegible] بشناخت [illegible]
[illegible]
[illegible] تب [illegible]
[illegible]
[illegible] آب سرد [illegible] جالینوس [illegible]
و حجامت را منع [illegible] آفت نباشد که آسان توان دریافت [illegible]
مفرط تب نیز علاج با آب سرد کردیم بعد از ان اگر قوت قوی [illegible]
سده و کم کردن [illegible] گشادن سده و کم کردن [illegible]
دارو باید [illegible] بسیار باشد که [illegible]
از نوشیدن آب سرد [illegible] تب [illegible]
یا بیشتر [illegible] سبب آنست که [illegible]
بحران بوده و آب سرد [illegible] و تاخیر در بحران افتاده پس
طبیب را واجب است [illegible] اگر علامت بحران بیند در دادن آب سرد
تاخیر کند و اگر نه دلیرانه آب سرد دهد از بهر آنکه خطر آن بزرگ تر باشد چنانکه در محرقه
یاد کرده آمد بهر حال آب سرد باید داد و از ان نترسند که بیماری دراز کشد میگوید
[illegible] هر دو طریق آزموده ام و دادن آب سرد کم خطر است و بعضی اطبا گفته که
اندرین تب استفراغ چنانکه در محرقه کردیم بهمان دارو باید [illegible] تب [illegible]
شفا حاصل شد و اگر با این تب تخمه باشد یا طعام دشوار میگذرد توقف
باید کرد تا طعام گوارد پس فصد کنند جالینوس میگوید هر گاه که اندر سونوخس
فصد کرده شود ممکن نیست که تب دیگر شود بدین سبب در سونوخس

موافق باشد اما هر قوت باید فصد [illegible] باسلیق [illegible] قوت [illegible] باشد
مغفرت و ناموافقت [illegible] اسباب [illegible] باشد و بیار خاصی [illegible] اندر حال [illegible]
و نگو هر خون باید کرد اگر رقیق و آبناک یا صفرائی باشد شراب عناب [illegible] قوام
باید داد و اگر غلیظ باشد سکنجبین ساده [illegible] باید کرد تا تحلیل بیشتر [illegible] پس فصد
آب انار ترش و شیرین باید داد یا آب خرما [illegible] یا جلاب باید داد یا آب [illegible]
یا سکنجبین و شراب غوره و مانند آن یا رب ترش [illegible] یا رب لیمون یا جلاب شراب
ریواج و آب ریواج یا شکر سخت موافق باشد و اگر فصل سال تابستان باشد این
شرابها سرد کرده باید داد یا سواے شراب ریواج کہ آن بغیر یخ داد [illegible]
باشد از بهر آنکه هر دو [illegible] و اندر حال غشی کنار قرص [illegible] آب غوره
و آب لیمون مالیده [illegible] آن چیز [illegible] فصد [illegible] دهند که [illegible]
ذکر یافته و اگر قوت [illegible] و چوزه خانگی باید داد و بعد از
فصد نگاه باید کرد که [illegible] مطلق [illegible] است
کہ باہستگی گذرد اگر حاده [illegible] باشد شربت جلاب و آب غوره
و آب انار و شراب [illegible] اگر قوت ضعیف باشد بامداد شربت
شراب غوره یا غیر آن دهند و وقت نیم روز کشکاب رقیق یا آب انار دهند و اگر ماده [illegible]
باشد توقع آن باشد که روز هفتم بحران کند بامداد شربت سکنجبین یا غیر آن [illegible]
پس از آن دو ساعت کشکاب باید داد مقدار چهار درم یا [illegible] درم [illegible]
بعد از آن بچهار ساعت سکنجبین یا آب [illegible] لعاب اسبغول [illegible]
دهند و هر شب مقدار پانزده درم یا بست درم [illegible] و اگر حرارت
و تشنگی سخت قوی باشد نیم درم [illegible] با لعاب اسبغول [illegible]
آمیخته بدهند و اگر قوت ضعیف باشد [illegible] باشد [illegible]

دو بار کشکاب باید داد و اگر طبع از دو با کشکاب [illegible] آب [illegible]
و شکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
شیرین [illegible] آب [illegible]
[illegible] صفت آن تخم خطمی
[illegible] اگر اندر اختلاط
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و آب [illegible]
لعاب اسپغول و شکر و آب انار [illegible] روغن گل [illegible]
و آب کشنیز و آب حب الثعلب و آب [illegible] اسپغول و آب
حب الثعلب و آب کشنیز [illegible]
[illegible] باشد صفت آن موم سفید روغن گل یا روغن بنفشه و عصارهٔ کشنیز
و عصارهٔ کشنیز تر برگ خرفه عصارهٔ [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] و آب [illegible]
[illegible] و اگر فصل تابستان باشد [illegible]
[illegible] کشکاب [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] کشکاب

و غذا ایشان [illegible] اگر با [illegible] باشد [illegible]
بیکو تپ [illegible] مرتبه نوبت [illegible] شود و اعراض [illegible] [illegible]
که تخفیف فصد کنند لیکن در فصد [illegible] قوت [illegible] [illegible]
قانون و اندازه حرارت مبالغت می باید کرد [illegible] آب [illegible]
جلاب و نیدرم طباشیر و اگر حرارت و تشنگی سخت قوی باشد [illegible]
دهند پس ازان بدو ساعت کشکاب رقیق دهند و آب انار نیز دهند [illegible]
آب خیار ترش با جلاب آمیخته یا آب خربزه هندی یا بنفشه [illegible]
چنانکه یاد کرده آمد و چون [illegible] خشک کرده باشد [illegible]
خشکی خانه حرارت باشد [illegible] و هوا خشک [illegible]
و راحت نسیم [illegible] بنفشه و نیلوفر و گلاب [illegible]
و رنجه [illegible] بر قانون که یاد کرده آمد [illegible]
لطیف بازگردند [illegible]
علامت بحران پدید آید [illegible] بیماری که از [illegible] خشک [illegible]
آرند تا بحران بازگردد [illegible] واقع شود و اگر از پس بحران آن علامت ظاهر آید که اندک
قدری ماده [illegible] سبب تپ است باقیمانده باشد و طبع نیز خشک باشد و آب
آلو [illegible] کشته دهند تا باقی ماده [illegible] بیرون آرد [illegible]
بود البته [illegible]
سی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بانتهار سیده ویا از سرما و فراشات چون یک بار روز دو بار دیگر [illegible]
تپ دراز باشد نه چنانکه در [illegible] تپ به سبب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] است و بسیار باشد که شطر الغب [illegible]
و آنست که هیچ حال سرما و فراشات نکند در اول [illegible]
باشد و علامت غالب بودن خلط از نوافض [illegible]
نوبت دراز تر باشد و فراشات در [illegible]
و دیر تر گرم اگر غلبه صفرا باشد تپ کوتاه تر باشد [illegible] نیز گرم شود و تشنگی زیاده
و عرق تمام کند و سرما و لرزه قوی تر باشد و دلیل بلغمی تر [illegible] اگر صفرا و بلغم هر دو برابر باشد
اعراض هر دو برابر باشد [illegible] عرق کمتر آید علاج [illegible] صواب آنست
که طبع نرم داشته [illegible] و ادرار بول کردن [illegible] کشادن [illegible] آوردن [illegible]
کردن تن [illegible] سکنجبین [illegible] کد آسان تر باشد [illegible]
تسکین حرارت کند [illegible] و از چیزها که طبع نرم کند
پیش از نضج روا باشد [illegible] و اگر ماده بلغم داشته باشد با سکنجبین
و اگر صفرا بیشتر باشد [illegible] و اگر صفرا و بلغم برابر باشد [illegible]
خیار شنبر که در غب غیر خالصه گذشته باید داد و جالینوس میگوید [illegible]
پلپل در تپ نافع است و بعض اطبا چنین گفته که این از جالینوس سهو بزرگ
شده است جهت آنکه غافل بوده است که فلفل تپ را برافروزاند و [illegible]
زیاده کند و تپ بلغمی نیز عسر تر گردد و این اعتراض بر جالینوس خطا است زیرا که در
بیماریهای مرکبه و اب ترازان نیست که شربتی مرکب سازند تا اگر طبیعت قوی
باشد از آن شربت تصرف کند و قوت حرارت را از آن [illegible]
ماده را لطیف کند و خشکی را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شربت دو درم است ـ

اندر تپهاء بلغمی [illegible] حرارت غریب اندر رطوبت بلغمی اثر کند
عفونت اندر [illegible] پدید آید و گرم شود و سبب تب بلغمی گردد و عفونت اندرون رگها باشد
یا [illegible] نیز بیرون رگها باشد [illegible] دماغ و جایگاه خالی باشد که در تن است

و آنچه بعد روز رنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نخست [illegible]

درمیان برف [illegible]

میکند از بهر آنکه ماده [illegible] عفونت شده باشد

از بهر آنکه عفونت [illegible] اندک اندک پس اندر ترش و پس از آن [illegible]

اثر این عفونت دو نوع باشد دو بار تر پدید آید و سرما صعب و از نزدیک انتها

باشد و هرگاه که سبب تب بلغم شور باشد در اول بیماری و آغاز تب فراشا [illegible]

کند پس سرما بدان اندازه نباشد و آنچه از جای تولد کند چون مدت برآید سرما قوی تر شود

[illegible]

از بهر آنکه او بطبع نزدیک تر است و اگر دست بر وی نهند حرارت تب اندرین بیمار

هموار نباشد جائی کمتر و جائی اندک گرم لیکن چون یک زمان دست بر جای دارند

گرم تر چنانکه چیزی از قعر تن بالا آید و بظاهر تن می رسد و بهیچ حال حرارت او بدان اندازه

نباشد که حرارت تب صفراوی و در بیشتر حال عادت این تب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خواهد بود سه روز اول کشکاب دهند و اگر ماده غلیظ است و در اول بیماری [illegible]
لیکن تدبیر معتدل کنند یا آنکه گرسنه بودن و خفتن و ریاضت کردن [illegible] تب [illegible]
ضعف قوت نباشد سود دارد و از غذا [illegible] آن و از بهر آنکه بیماری [illegible]
برخلاف بیماری های حاده که مهلت و فرصت [illegible] و آنجا که [illegible] اول بیماری [illegible]
خورده آید و تدبیر غلیظ کرده شود پیوسته بران عادت نشاید رفت و [illegible] از این [illegible]
نباید گشت در جمله اندرین تپ غلیظ همچنانکه در تپ ربع [illegible] نشاید که [illegible] خورده [illegible]
بگوشت باید داد پس اگر از ضعف قوت ترسند فروره [illegible] باید داد و بهترین [illegible]
در علاج این تپ آنست که اندر ابتدای بیماریهای حاده در ابتدا قی کنند
یعنی در ابتدای نوبتها [illegible] آب گرم انچه [illegible] قی بآسانی برآید [illegible]
و اگر نه در پی آن نشوند اگر چیزی برنیاید ماده را [illegible] لطیف کرده باشند [illegible]
و اگر ماده غلیظ بود [illegible] را [illegible] چون سکنجبین ساده [illegible]
با آب ترب و سکنجبین [illegible] سکنجبین فرو کنند و با [illegible] ترب [illegible]
سکنجبین بدهند و از [illegible] شبت اندر آب بجوشانند
و بپالایند و آن آب با سکنجبین بزوری [illegible] بدهند و آنجا که [illegible] باشد [illegible]
قی نمی آید خاصه اندر ابتدای تپ تا بیم آن باشد که ضعف قوت یا خشکی تولد کند [illegible]
نشاید داد و اگر حاجت آید [illegible] دهند و اولی آنست که قی بعد یک هفته فرمایند
بشرطیکه بیم آن نباشد که معده [illegible] و [illegible] تولد کند و شخصی را که قی دشوار باشد نشاید
فرمود و در تدبیر لطیف کردن ماده بهترین شربتی [illegible] است در آب گرم گداخته و
از پس یک هفته بچیزی لطف حاجت آید اندرین آب که [illegible] گداخته [illegible]
تخم بادیان یا تخم کرفس بجوشانند لطیف تر شود سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و
لطیف کننده [illegible] و نیز افیون [illegible] [illegible] است [illegible]

والیدان اندرا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible]
در ابتدای بیماری [illegible] که اندرین خطا کردن [illegible] [illegible] [illegible] باشد
هرگاه که بیمار با تشنگی آرزو کند [illegible] قوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
وخانه عنکبوت سود دارد و باید دانست که از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شش ساعت باید که در میان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و نضاج باید کرد و چون قوت ضعیف باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خورد و هرچه تری فزاید چون تر با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و آب سخت سرد زیان دارد و هرگاه که [illegible] نضج پدید آید مسهل [illegible] [illegible]
دهند که ادرار بول کند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از هر یک مشت [illegible] و [illegible] تخم کرفس [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible]
و هر بامداد چهل درم [illegible] [illegible] [illegible] کرده بدهند نافع آید و اگر ماده [illegible]
غلیظ و سرد بغایت [illegible] [illegible] [illegible] باشد شربتی از تریاق [illegible]
و اگر موسم زمستان بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و تریاق یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه سری بدهند اندر آب [illegible] یا آب [illegible]
زیره و اسارون و حاشا پخته باشد و اندر تابستان [illegible] جوان [illegible] [illegible] [illegible]
هرگز ندهند لیکن [illegible] [illegible] [illegible] و گلقند و قرص گل [illegible] [illegible] [illegible] باشد که بسبب
آن مسهل نتوان داد اعتماد بر بار الاصول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و هم ادرار بول کند و قرص گل اندرین حال و هم از پس [illegible] نضج سخت نافع بود قرص گل
از محمد بن زکریا صفت گل سرخ ده درم عصارهٔ غافث شش درم عصارهٔ [illegible]
[illegible] درم مصطکی یک درم سنبل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سه درم در ماء الاصول و گلشکر اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و زن ... [illegible] ... باشد

... احتمال آن ... [illegible] ...

آنست که ... [illegible] ...

باشد ... [illegible] ...

... [illegible] ... نوشند

... [illegible] ...

رودها را حقنه که از آب چغندر ... باشد ... [illegible] ...

قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن ... تازه ... [illegible] ...

لطیف شود و اندر ... [illegible] ...

هیچ استفراغ ... [illegible] ... باید کرد ... [illegible] ...

بزیر فرو مالند ... [illegible] ... از بالا بزیر ... و باید ... [illegible] ...

از بالا فرو آیند و ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ...

سازند که زمانه بیماری ... [illegible] ... و یک نیمه اندر خواب و جای خواب

خانه خنک باید کرد و در سردی و گرمی معتدل باشد و خواب معتدل سود دارد و خلطها

بپزاند و بسیار خفتن زیان دارد و اندر اندامهای درونی گرانی پدید آید آب با سکنجبین

بخورند و از آب سرد محترز باشد و اگر او را آب سرد خوردن عادت داشته باشد و فصل

تابستان بود سکنجبین یا آب سرد روا باشد و اندر زمستان با آب گرم باید داد و اگر آب

گرم بی سکنجبین دهند روا باشد و در جمله شربتها گرم کرده اولی تر مگر که فصل سخت گرم باشد

و ماء العسل سود دارد و اگر اندر ماء العسل زوفا و کرفس باشد نهایت لطیف بود لیکن از بهر آنکه

که ماده گرم شود و ماء العسل ساده اولی تر است از بهر آنکه قوانین علاج این تب نضج

ماده است نه آنکه گرم شود و بر گرمی که طبع خشک باشد حقنه از آب چغندر و بوره ... باید

[illegible]

یاد کرده آمده —

[illegible]

وشاید بعرق بود و عرق نکند گر [illegible] تپ [illegible] تپ [illegible]
[illegible] و طبعت کنند [illegible] توان کرد [illegible]
[illegible] شد [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] که [illegible] حرارت [illegible]
گرانی [illegible] تلخ [illegible] باشد [illegible] آب [illegible]
[illegible] از بعد [illegible] [illegible]
نشاید کرد [illegible] توان [illegible]
باشد [illegible] تپ [illegible] باشد
وادرار بول [illegible] الاصول [illegible] سود مند باشد [illegible]
[illegible] گلسرخ [illegible]
باشد [illegible] آید [illegible] آن [illegible] باشد

اندر تبهایی [illegible] اندرون [illegible] سرد و [illegible] باشد و بیرون گرم

اما باید دانست که ماده [illegible] بسیار جمع آید و بخار آن [illegible]
وتن گرم شود و آنچه [illegible] عفن باشد اندرون تن [illegible] سبب آنکه
پیش از آن که تپ تولد کند تن از [illegible] ماده این [illegible] آگاهی نیابد باید دانست که ماده
اندر تن ساکن باشد و از جای [illegible] دیگر [illegible] سبب [illegible]
این ماده یا [illegible] ماده [illegible] آید و [illegible] حال [illegible] حرکت [illegible]
پدید آید و از جای جنبیدن گیرد [illegible] از قرار گاه خویش [illegible]
دیگر که این [illegible] و از تن [illegible] یا آن [illegible] حال که اندر وی ماده باشد
خون گرده بود تا [illegible] گرفت و تپها که اندرون گرم باشد و بیرون سرد و ماده آن
دو قسم باشد یکی [illegible] و دیگر [illegible] اما آن که ماده او [illegible] باشد چنان بود

با آب گرم حل کنند و یک شربت [illegible] یک شربت است و اگر خون هم ایارج فیقرا کنند جائز است صفت شراب گل سرخ و [illegible] اگر بخواهند واندرو ده من آب بپزند تا نیمه بماند و دیگر بار گل [illegible] کنند و بپزند تا نیمه بماند و ده من انگبین و شکر [illegible] صفت [illegible] که این نفع [illegible] غاریقون چهار دانگ صبر [illegible] سکنجبین [illegible] دیگر [illegible] دهند با گلشکر و گلنگبین و اگر معده ضعیف باشد اندکی [illegible] با آب [illegible] آید و اگر معده بسلامت باشد و حرارتی نبود قرص گل با سکنجبین دهند [illegible] همه اندامها سودمند آید و قرصهائی که میل بگرمی دارد و [illegible] نافع آید و در [illegible] علت کوفی فودنجی و مانند آن [illegible] اگر [illegible] باشد بعلاج آن مشغول نشاید شد که [illegible] تب خلاصی نیابد [illegible] و کسل [illegible] باشد [illegible] ملطف باید داد [illegible] و تریاق بزرگ و مانند آن [illegible] باید کرد و در ابتدا سکنجبین [illegible] و در آخر [illegible] صبر و ایارج فیقرا و آب بادیان و قرص گل [illegible] که اندر علاج تبهای بلغمی یاد کرده آمده مطالعه باید کرد۔

اندر انواع علامت تپ ربع و علاج آن

تپ ربع دو جنس است یکی ربع نائبه که بنوبت آید و دوم ربع لازمه و دائمه هم گویند و این قسم کمتر اتفاق افتد و سبب تپ ربع اسباب تولد سودا است و عفونت آن و جمله اسباب تولد سودا یکی آنست که اندر سپرز ضعفی باشد یا المی و بدان سبب سودا بجذب نکشد و از خون جدا نتواند کرد یا سودا اندر تن بسیار گردد و سودا بعضی در وی خون طبیعی و بعضی بلغم باشد یا خون یا صفرا یا سودا که سوخته شود و هر خلطی که سوخته شود سودا

تر باشد و نبض سریع و متواتر و فرق میان [illegible] المثانی و حرارت [illegible] و [illegible]
فصل و سال و غذا است اگر شده بران گواهی دهد و هم سبب رنج سودا وی آنست که
اسباب تولد سودا بیشتر باشد و مزاج و عادت و سال و عمر و فصل و غذا بر آن
بران گواهی دهد اما [illegible] آنست که [illegible]
باید [illegible] آب سرد و [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible]
و بسیط الحقی خلط غالب [illegible] کند بهتر باشد چنانکه [illegible] آمده است [illegible]
که طبیعت در اول بیماری [illegible] تر باشد و [illegible]
موافق [illegible]
[illegible] گرم [illegible] موافق باشد
و طعامهای معتدل [illegible] اگر گرمی و تری [illegible] سودا است
و آنچه سرد و تر باشد [illegible] سودا است لیکن آنچه [illegible]
باشد باندازه باید داد [illegible] آن [illegible] چیزی گرم باید تا معتدل شود
روا باشد چنانکه جالینوس میگوید که من [illegible] از گوشت سرد و هم [illegible]
بسیار [illegible] داخل کردم تا مضرت گوشت باز دارد طعامهای سرد و خشک [illegible]
[illegible] از بهر آنکه ادرار بول کند و ماده لطیف را با ادرار دفع کند و غلیظ [illegible]
موافق باشد [illegible] سخت نازک باشد [illegible] زیان دارد و این
دقیقه نگاه باید داشت [illegible] که رنج [illegible] بدین سبب [illegible]
[illegible] باید کرد و شوربا و زیره با [illegible] قناعت باید کرد و استفراغ
[illegible]

بگذرد و از عرق [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible]
آلو و سکنجبین و اگر حرارت قوی باشد آب [illegible] صاحب باشد [illegible]
[illegible] سود دهد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نرم [illegible] استفراغ [illegible] صاحب [illegible] [illegible] [illegible]
قی کردن سود دهد آنچه صفت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خربزه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سکنجبین [illegible] بیامیزند [illegible] [illegible] [illegible]
باشد و چون قوت ضعیف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible]
سرو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مسهل که اسهال [illegible] [illegible] [illegible]
چهار دانگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible]
انیسون [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قوی از تریاق بدهند و اگر روزگار [illegible] مزاج [illegible]
دو دانگ با نیم درم تریاق [illegible] [illegible]
در آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هر یک سه درم همه را بکوبند و بیزند شربتی سه درم باشد و [illegible]
و هر گاه که در فصل زمستان آید [illegible]
و جز آن صفت معجون [illegible] هر یک [illegible]
مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال [illegible]
وقت نوبت تن را اگر [illegible] عرق کند [illegible]
دو دانگ تناول کنند بغایت نفع دهد معالجات ربع [illegible]
نزدیک است طبع هم نرم باید داشت [illegible]
و استفراغ قوی ازپس نضج باید کرد و اندر [illegible]
خربق سیاه بیشتر باید کرد [illegible] نضج [illegible]
میگوید بسیار تبهاء ربع سوداوی را معالجه [illegible] این طریق که ازپس نضج مسهل [illegible]
و ازپس آن چند [illegible] ازپس آن تریاق [illegible]
ربع دایم کمتر اتفاق [illegible]
و هر یکی بنوبت دیگر آغاز [illegible] شد که ذکر یافته لیکن تدبیر [illegible]
همه باید که میل باعتدال دارد [illegible] سکنجبین [illegible]
معتدل و آب بادیان [illegible] اندرین باب [illegible]
جهت آنکه [illegible] باید کرد [illegible] حاجت آید
اندر تبهای خمس و سدس باید دانست که ماده این تبها از جنس [illegible] ربع باشد لیکن
کمتر و غلیظتر باشد چه الیناوس گوید من اندر همه عمر خویش ازین جنس [illegible]
ضعیف و همچون منکر [illegible] این تبها را از جنس [illegible] تب ربع [illegible]
یاد نباشد مرا این تب را [illegible]
باطعامها و شرابها و داروی ناموافق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیخ الرئیس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زیرا [illegible] **از روز نوبت بر دو روز**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دور باشد چو مرکب شود و چون تپ دق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باتپ دق سخت مشکل باشد [illegible]

باشد و عیب [illegible]

[illegible]

تپی لازم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لازم مرکب نمی شود از بهر آنکه باد و تنها لازم از اندرون رگها باشد و چون [illegible] یکی

باشد عفونت یکبار زیرد و چون عفونت یکبار نیز بر دهد حرکت تپ [illegible] یکبار است

و این سخن درست نیست از بهر آنکه ممکن شود که عفونت اندر رگها [illegible] عضو تولد کند و

نخست از یک عضو تولد کنند پس بدیگر اجزاء ماده باز دهد و آغاز تپ نخستین و

گذاردن آن تعلق بتاریخ عفونت نخستین دارد و آغاز نوبت دیگر تعلق بتاریخ عفونت

دوم دارد و هر یک جدا آغاز کند و علامه را کند و هر گاه که تپ نخست

بخارها است هر که بوی آن بشنود [illegible]
طبیعت بگردد و عفونت پدید آید و [illegible]
گورستان و نجاست ها و بخارها است [illegible]
که اندر باطن زمین بخارها است بتواند که اندر [illegible]
و هر گاه که هوا به سبب این اسباب که ذکر کرده شد [illegible]
جانوران آمیخته تر از هوا است هر گاه که هوا [illegible] جانوران [illegible]
و بدین سبب است که جانوران [illegible] لطیف [illegible]
چون هوای ولایت بد شود و از آنجا بگریزد و اندر هوا [illegible] بیشتر باشد که اندر هوا است
خشک و بدین سبب [illegible] گرم و خشک [illegible]
که اندر روی [illegible] باشد تا زود هلاک شود [illegible] بسیار کشد بهترین سالها آن بود که
هر فصلی از وی [illegible] که از فصل [illegible] هوا [illegible] گرم [illegible]
و باران معتدل [illegible] و باران [illegible] فصل بهار
بغایت اعتدال باشد [illegible] نباشد و [illegible] باران که عادت
هر موضع است نباشد هر گاه که فصلهای سال برین گونه باشند [illegible] بیماری
کمتر باشد باید دانست هر گاه که وبا پدید آید هوای خانه بهتر [illegible] هوای [illegible] باشد
و تا اندر تن خلط بد نباشد هوای فاسد در وی [illegible] لیکن اگر تخمه باشد که [illegible]
بسیار کند یا هر روز بگرمابه شود مسام او بدان سبب گشاده گردد اگر چه اندر تن او خلط
فاسد نباشد هوای بد به مسام او باز رسد و خلطها او تباه شود و هوای بد [illegible]
را تباه کند چون جانوران از آن میوه ها و نباتها بخورند اثر در ایشان شود و از گوشت
ایشان که انسان بخورد مضرت در تن ایشان رسد و حالت بیشتر [illegible] آخر تابستان
و فصل خزان افتد و هر گاه که در اول فصل خریف در ماه ایلول [illegible]

دهم سعال خشک یازدهم بیخوابی و اختلاط عقل دوازدهم غشی و سقوط قوت و سستی اندامها
سیزدهم نرمی طبع و کفک ناک براز و بدبوی و بدرنگ چهاردهم پدید آمدن شریانهای
سرخ بر بشره و بار نهادن و گاه باشد که این اعراض از نخست بدین گونه باشد و دست
و پای سرد شود و غشی افتد و باشد که بی لیس غش و گراز و تشنج اداکند و گاه باشد که حرارت
اولا ظاهر نباشد نه در ظاهر تن و نه در باطن و نبض و دیگر دلائل از حال طبعی بسی دور نباشد
و بیمار زود هلاک شود لهذا گفته اند هرگاهیکه هوا فاسد شود هوای خانه را احتیاط کند
تا بد نشود و احتیاط آنست که هر روز اندر خانه بنوبت چند عود و عنبر و قسط و جو و کندر
و مصطکی و میعه و سندروس و انگزه و لادن و زعفران و سک و سعد و ابهل و وج و اسارون
و بادام تلخ و اذخر و اشنه و چوب سعد و گز از ینها سوزانند و انگزه اندر سرکه حل کرده هر روز
اندرون و بیرون خانه و سه نوبت بپاشند انتباه در هوای تر و با بیشتر از آن افتد
که در هوای خشک و دست از طعامهای تری فزا باز باید داشت و از اقسام طعامها خشکی
افزا باید خورد و در گرمابه نباید رفت الا بوقت ضرورت و از شراب نیز احتراز نماید از بهر آنکه
گرمابه و شراب سده بگشاید و هوای بد از راه مسام اندرون برود و اخلاط را تباه کند
و شراب و گرمابه هر دو فعل تری افزا دارند و گوشتها بسماق و زرشک و نار دانک
و غوره باید پخت و از عادت معهوده مواسم دیگر کمتر باید خورد تا امتلا نشود و بلام فرود
مخصوص با آب غوره و سرکه و آب لیمون و آب سماق سخت نیک باشد و سرکه سود
دارد و هر گه نشانهای وبا پدیدار شود اگر بهر احتیاط تریاق و مثرودیطوس خورند عفونت باز دارد
و بغایت نیک باشد و انگزه نیز بهتر باشد و عفونت را باز دارد و صاحبان مزاج سرد و
تر را سودمند آید و اگر گمان افتد که اندر تن رطوبتی فزونست تن را بتنقیه پاک کنند اینهمه
تدبیر تندرستان و باز داشتن مضرت وباست اما تدبیر کسی را که تب گرفت آنست تن از
خلط فزونی پاک کنند و هوای خانه بیخ و ثمرهای خوش بوی و صندل و کافور و گلاب و استفراغها

خوش خشک کردن چون بنفشه و نیلوفر و برگ بید خوشبو کنند و هر ساعتی لخلخه گلاب و سرکه
در آب بزنند و بپاشند و هر بامداد قرص کافور با آب غوره و رب سیب و رب آبی و
حماض و رب ریواج و ترنج و رب لیمون آنچه بخاطر پسند آید باید داد و اگر ازینها ندهند سرکه
و گلاب با آب بیامیزند و سرد کنند و قرص کافور اندر وی حل کنند یا برف را در گلاب
آمیخته سود دارد و اگر با قرص کافور دهند نیز بهتر باشد و تشنگی بنشاند و آب یخ که سرد بغایت بود
اگر بیکبار شربتی تمام بخورد سود دارد و اگر اندک اندک خورد حرارت را برافروزد اند
و زیان دارد و بر تشنگی صبر کردن سخت زیان دارد و آرزوی طعام اگرچه نباشد تاهم
اندکی باید خورد لیکن طعامهای که مزوج ترشی باشد و ذکر یافته اشتباه باید دانست که
اندر روزگار با تندرستان و بیماران هر وقت گرسنگی و تشنه داشتن سخت نقصان
و زیان دارد خاصه آن بیمار را که ضعیف باشد و بطاقت قوت او را حفظ توانند داشت
از غذا او را نباید داشت و پیش بیمار صندل و کافور و پوست انار و برگ مورد و آبنوس
و چوب گز و سیب و آبی همه باید سوخت و بخور کنند و گل به سرکه و گلاب تر کنند و بویند چون
کار بدان حد رسد که سر پهلو یا دست شکم ترنجیده باشد و دست و پای سرد شود و اندر
دم زدن سینه افراز دود خواب نیاید و از خویشتن بی خبر شوند از آن چاره نباشد
که بیمار را بجامه گرم بپوشند تا حرارت را بظاهر کنند اندر دق شیخوخت بدانکه
دق شیخوخت تپ نیست لیکن از بهر آنکه خشکی بر مزاج او غلبه دارد مردم بصورت مدقوقان
نماید و در روزگار جوانی بحالت پیران رسد باید دانست که این علت را
علاج از بهر آن باید کرد که زود هلاک نشود و اصل علاج این علت آنست که اندر آن
کوشند که گرمی و تری باعتدال باز آید و در اسباب تری گرمابه و آبزن مفید آید
پس از آن که طعام گواریده شود و اندامهای آن بروغن لطیف چرب دارند چون
روغن خیری و نرگس و سوسن و هر بامداد ترنج پرورده و زنجبیل پرورده و شقاقل

پرورده مقدارے بعسل بخورد و ازپس یک ساعت پنج عدد زرده تخم مرغ نیم برشته تناول نماید و بعد از ان چهل درم شراب انگوری بنوشد و دو ساعت صبر کرده در گرمابه رود و چون از گرمابه بیرون آید بیاساید پس طعام بخورد و شوربا ے از گوشت بره و شربتے از عسل و بوے نرگس و مرزنجوش و ترنج سودمند آید و هر گاه که اثر بهتری پدید آید معجون ہاے بزرگ چون دواء المسک و مسرودیطوس و تریاق بزرگ نافع آید و از جماع محترز باشد صحت مزاج و اعتدال طبع حاصل شود

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

ہزاران شکر بدرگاه خدا که کتاب نایاب مفید ہر شیخ و شاب مملو از فوائد بے انتہا مسمے به غایة الشفا تصنیف قدیم در فن طب که باوصف اختصار خویش طالبان صحت و عافیت و مشتاقان ازالۂ مرض و علالت را از مطولات استغنا بخش است و از غایت نفع رسانی مقبول دلہاے صغیر و کبیر لہذا حسب استبداد ارباب علم دوست بار سوم در مطبع نامی و گرامی مشہور نزدیک و دور منشی نول کشور واقع لکھنو بسرپرستی جناب معلی القاب جناب منشی پراگ نراین صاحب دام اقباله و زاد اجلاله مالک مطبع موصوف بماه نومبر ۱۹۰۳ع مطابق ماه شعبان المعظم سال ۱۳۲۱ ہجری از حلیۂ طبع آراسته و پیراسته شده منظور نظر طلبه گردید